

ﺧﺒﺮ ﺧﻮﺷ



The Good News



در ششمین ماه بارداری الیزابت، خدا فرشته خود جبرائیل را به ناصره، یکی از شهرهای استان جلیل فرستاد، تا وحی او را به دختری به نام مریم برساند. مریم نامزدی داشت به نام یوسف، از نسل داود پادشاه. جبرائیل به مریم ظاهر شد و گفت: «سلام بر تو ای دختری که مورد لطف پرودگار قرار گرفته ای! خدا با توست!». مریم سخت پریشان و متحیر شد، چون نمی توانست بفهمد منظور فرشته از این سخنان چیست. فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس! زیرا خدا بر تو نظر لطف انداخته است! تو بزودی باردار شده، پسری به دنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی نهاد. او مردی بزرگ خواهد بود و پسر خدا نامیده خواهد شد و خداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد کرد تا برای همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت کند. سلطنت او هرگز پایان نخواهد یافت!»

لوقا ۱: ۲۶ - ۳۳

مریم گفت: «من خدمتگزار خداوند هستم و هرچه او بخواهد، با کمال میل انجام می دهم. از خدا می خواهم که هر چه گفتی، همان بشود.» آنگاه فرشته ناپدید شد.

لوقا ۱: ۳۸

Now in the sixth month the angel Gabriel was sent by God to a city of Galilee named Nazareth, to a virgin betrothed to a man whose name was Joseph, of the house of David. The virgin's name was Mary. And having come in, the angel said to her, "Rejoice, highly favored one, the Lord is with you; blessed are you among women!" But when she saw him, she was troubled at his saying, and considered what manner of greeting this was. Then the angel said to her, "Do not be afraid, Mary, for you have found favor with God. And behold, you will conceive in your womb and bring forth a Son, and shall call His name Jesus. He will be great, and will be called the Son of the Highest; and the Lord God will give Him the throne of His father David. And He will reign over the house of Jacob forever, and of His kingdom there will be no end." (Luke 1:26-33)

Then Mary said, "Behold the maidservant of the Lord! Let it be to me according to your word." And the angel departed from her. (Luke 1:38)



از این رو یوسف نیز از شهر ناصره در استان جلیل، به زادگاه داود پادشاه یعنی بیت لحم در استان یهودیه رفت زیرا او از نسل داود پادشاه بود. مریم نیز که در عقد یوسف بود و آخرین روزهای بارداری خود را می گذراند، همراه او بود. هنگامی که در بیت لحم بودند، وقت وضع حمل مریم فرا رسید، و نخستین فرزند خود را که پسر بود، به دنیا آورد و او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه آنجا برای ایشان جا نبود.

لوقا ۲ : ۴ - ۷

Joseph also went up from Galilee, out of the city of Nazareth, into Judea, to the city of David, which is called Bethlehem, because he was of the house and lineage of David, to be registered with Mary, his betrothed wife, who was with child. So it was, that while they were there, the days were completed for her to be delivered. And she brought forth her firstborn Son, and wrapped Him in swaddling cloths, and laid Him in a manger, because there was no room for them in the inn. (Luke 2:4-7)



در دشتهای اطراف آن شهر، چوپانانی بودند که شبانگاه از گله های خود مراقبت می کردند. آن شب، ناگهان فرشته ای در میان ایشان ظاهر شد و نور جلال خداوند در اطرافشان تابید و ترس همه را فرا گرفت. اما فرشته به ایشان اطمینان خاطر داد و گفت: «نترسید! من حامل مژده ای برای شما هستم، مژده ای برای همه مردم! و آن اینست که همین امروز مسیح، خداوند و نجات دهنده شما، در شهر داود چشم به جهان گشود! علامت درستی سخن من اینست که نوزادی را خواهید دید که در قنناق پیچیده و در آخور خوابانیده اند!» ناگهان گروه بی شماری از فرشتگان آسمانی به آن فرشته پیوستند. آنان در ستایش خدا، می سرائیدند و می گفتند: «خدا را در آسمانها جلال باد و بر زمین، در میان مردمی که خدا را خشنود می سازند، آرامش و

لوقا ۲: ۸ - ۱۴

Now there were in the same country shepherds living out in the fields, keeping watch over their flock by night. And behold, an angel of the Lord stood before them, and the glory of the Lord shone around them, and they were greatly afraid. Then the angel said to them, "Do not be afraid, for behold, I bring you good tidings of great joy which will be to all people. For there is born to you this day in the city of David a Savior, who is Christ the Lord. And this will be the sign to you: You will find a Babe wrapped in swaddling cloths, lying in a manger." And suddenly there was with the angel a multitude of the heavenly host praising God and saying: "Glory to God in the highest, and on earth peace, goodwill toward men!"

(Luke 2:8-14)



در آنجا، عیسی رشد کرد و بزرگ شد. او سرشار از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت.

لوقا ۲ : ۴۰

And the Child grew and became strong in spirit, filled with wisdom; and the grace of God was upon Him. (Luke 2:40)



این شخص همان یحیی پیامبر بود که در بیابان زندگی می کرد و به مردم می گفت : «توبه کنید و غسل تعمید بگیرید تا به همه نشان دهید که از گناهانتان دست کشیده اید. آنگاه خدا از سر تقصیرانتان خواهد گذشت و شما را خواهد بخشید.» مردم از شهر اورشلیم و از تمام سرزمین یهودیه به آن بیابان می شتافتند تا سخنان او را بشنوند. آنان به اعمال و رفتار بد خود اعتراف می کردند. و از یحیی در رود اردن غسل تعمید می گرفتند. لباس یحیی از پشم شتر و کمر بند او از چرم و خوراکش نیز ملخ و عسل صحرائی بود. او به مردم چنین می گفت : « به زودی شخصی خواهد آمد که از من خیلی بزرگتر است، آنقدر که من حتی لیاقت خدمتگزاری او را ندارم. من شما را با آب غسل تعمید می دهم، ولی او شما را به روح القدس تعمید خواهد داد.» یکی از همین روزها، عیسی از شهر ناصره، واقع در ایالت جلیل، نزد یحیی رفت و از او در رود اردن تعمید گرفت. هنگامی که عیسی از آب بیرون می آمد، دید که آسمان باز شد و روح القدس به شکل کبوتری فرود آمد و بر او قرار گرفت، و ندایی از آسمان در رسید و گفت : « تو فرزند عزیز من هستی که از تو بسیار خوشنومم.»

مرقس ۱ : ۴ - ۱۱

John came baptizing in the wilderness and preaching a baptism of repentance for the remission of sins. Then all the land of Judea, and those from Jerusalem, went out to him and were all baptized by him in the Jordan River, confessing their sins. Now John was clothed with camel's hair and with a leather belt around his waist, and he ate locusts and wild honey. And he preached, saying, "There comes One after me who is mightier than I, whose sandal strap I am not worthy to stoop down and loose. I indeed baptized you with water, but He will baptize you with the Holy Spirit." It came to pass in those days that Jesus came from Nazareth of Galilee, and was baptized by John in the Jordan. And immediately, coming up from the water, He saw the heavens parting and the Spirit descending upon Him like a dove. Then a voice came from heaven, "You are my beloved Son, in whom I am well pleased."

(Mark 1:4-11)



سپس عیسی به تپه ای بر آمد و به آنانی که منظور نظرش بودند، دعوت کرد تا نزد او بروند. سپس، از میانشان دوازده نفر را برگزید تا شاگردان همیشگی او باشند و ایشان را بفرستد که پیام خدا را به گوش مردم برسانند و ارواح پلید را بیرون کنند. مرقس ۳: ۱۳ - ۱۵

And He went up on the mountain and called to Him those He Himself wanted. And they came to Him. Then He appointed twelve, that they might be with Him and that He might send them out to preach, and to have power to heal sicknesses and to cast out demons.

(Mark 3:13-15)



یک شب، یکی از روحانیون بزرگ یهود برای گفت و شنود نزد عیسی آمد. نام او نیکودیموس و از فرقه فریسی ها بود. نیکودیموس به عیسی گفت: «استاد، ما روحانیون این شهر، همه می دانیم که شما از طرف خدا برای هدایت ما آمده اید، دلایلش نیز معجزات شما است.» عیسی جواب داد: «اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی توانی ملکوت خدا را ببینی. این که می گویم عین حقیقت است.» نیکودیموس با تعجب گفت: «منظورتان از تولد تازه چیست؟ چگونه امکان دارد پیرمردی مثل من، به شکم مادرش باز گردد و دوباره متولد شود؟» عیسی جواب داد: «آنچه می گویم عین حقیقت است. تا کسی از آب و روح تولد نیابد، نمی تواند وارد ملکوت خدا شود. زندگی جسمانی را انسان تولید می کند، ولی زندگی روحانی را روح خدا از بالا می بخشد.» یوحنا ۳: ۱ - ۶

There was a man of the Pharisees named Nicodemus, a ruler of the Jews. This man came to Jesus by night and said to him, "Rabbi, we know that You are a teacher come from God; for no one can do these signs that You do unless God is with him." Jesus answered and said to him, "Most assuredly, I say to you, unless one is born again, he cannot see the kingdom of God." Nicodemus said to Him, "How can a man be born when he is old? Can he enter a second time into his mother's womb and be born?" Jesus answered, "Most assuredly, I say to you, unless one is born of water and the Spirit, he cannot enter the kingdom of God. That which is born of the flesh is flesh, and that which is born of the Spirit is spirit." (John 3:1-6)



چندی بعد، عیسی با شاگردان خود
به شهری به نام نائین رفت و مانند
همیشه، گروه بزرگی از مردم نیز همراه او بودند.
وقتی به دروازه شهر رسیدند، دیدند که جنازه ای را
می برند. جوانی که تنها پسر یک بیوه زن بود، مرده بود.

بسیاری از اهالی آن شهر، با آن زن عزاداری می کردند. وقتی
عیسای خداوند، آن مادر داغیده را دید، دلش به حال او سوخت

و فرمود: «گریه نکن!» سپس نزدیک تابوت رفت و دست بر آن گذارد. کسانی که تابوت را
می بردند، ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان، به تو می گویم، برخیز!» بلافاصله آن جوان
برخاست و نشست و با کسانی که دور او را گرفته بودند، مشغول گفتگو شد! به این ترتیب عیسی
او را به مادرش باز گردانید. تمام کسانی که این معجزه را دیدند، با ترس و احترام، خدا را شکر
کرده، می گفتند: «نبی بزرگی در میان ما ظهور کرده است! خدا به یاری ما آمده است!»
لوقا ۷: ۱۱ - ۱۶

Now it happened, the day after, that He went into a city called Nain; and many of His disciples went with Him, and a large crowd. And when He came near the gate of the city, behold, a dead man was being carried out, the only son of his mother; and she was a widow. And a large crowd from the city was with her. When the Lord saw her, He had compassion on her and said to her, "Do not weep." Then he came and touched the open coffin, and those who carried him stood still. And He said, "Young man, I say to you, arise." So he who was dead sat up and began to speak. And He presented him to his mother. Then fear came upon all, and they glorified God, saying, "A great prophet has risen up among us" and "God has visited His people." (Luke 7:11-16)



عیسی از تپه ای بالا رفت و شاگردانش دور او نشستند، آنگاه مردم را دید که دسته دسته به دنبال او از تپه بالا می آیند . عیسی رو به فیلیپ کرد و پرسید : « فیلیپ، ما از کجا می توانیم نان بخیریم و این مردم را سیر کنیم! » عیسی این سوال را از او کرد تا ببیند عقیده او چیست، چون عیسی خود می دانست چه کند. فیلیپ جواب داد : « خروار ها نان لازم است تا بتوانیم این جمعیت را سیر کنیم. » « اندریاس » برادر شمعون پطرس، گفت : « پسر بچه ای اینجاست که پنج نان جو و دو ماهی دارد. ولی این به چه درد این جمعیت می خورد؟ » عیسی فرمود : « بگوید همه بنشینند. » پس تمام جمعیت روی سبزه ها نشستند. فقط مردها در آن جمعیت، پنج هزار تن بودند. آنگاه عیسی نان ها را گرفت، خدا را شکر کرد و داد تا بین مردم تقسیم کنند. با ماهی ها نیز چنین کرد. مردم آنقدر خوردند تا سیر شدند. سپس عیسی به شاگردان فرمود : « تکه های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی تلف نشود. » از همان پس مانده ها دوازده سبد پر شد. وقتی مردم این معجزه بزرگ را دیدند گفتند : « حتما این همان پیغمبری است که ما چشم بر ازش بوده ایم. »
یوحنا ۶ : ۵ - ۱۴

Then Jesus lifted up His eyes, and seeing a great multitude coming toward Him, He said to Philip, "Where shall we buy bread, that these may eat?" But this He said to test him, for He himself knew what He would do. Philip answered Him, "Two hundred denarii worth of bread is not sufficient for them, that every one of them may have a little." One of His disciples, Andrew, Simon Peter's brother, said to Him, "There is a lad here who has five barley loaves and two small fish, but what are they among so many?"

Then Jesus said, "Make the people sit down." Now there was much grass in the place. So the men sat down, in number about five thousand. And Jesus took the loaves, and when He had given thanks He distributed them to the disciples, and the disciples to those sitting down; and likewise of the fish, as much as they wanted. So when they were filled, He said to His disciples, "Gather up the fragments that remain, so that nothing is lost." Therefore they gathered them up, and filled twelve baskets with the fragments of the five barley loaves which were left over by those who had eaten. Then those men, when they had seen the sign that Jesus did, said, "This is truly the Prophet who is come into the world."
(John 6:5-14)



هنگام غروب، شاگردان عیسی به کنار دریاچه رفتند و به انتظار او نشستند. ولی وقتی دیدند هوا تاریک شد و عیسی از کوه بازنگشت، سوار قایق شدند و به طرف کفرناحوم، که در آنسوی دریاچه بود، حرکت کردند. در همان حال که پارو می زدند و جلو می رفتند، باد شدیدی وزیدن گرفت و دریاچه طوفانی شد. هنوز از ساحل چندان دور نشده بودند که ناگهان در میان ظلمت و طوفان، عیسی را دیدند که روی آب به طرف قایق پیش می آید. همه وحشت کردند. ولی عیسی به ایشان فرمود: « من هستم، نترسید!» وقتی خواستند او را سوار قایق کنند، متوجه شدند که قایق به ساحل رسیده است.

یوحنا ۶: ۱۶ - ۲۱

Now when evening came, His disciples went down to the sea, got into the boat, and went over the sea toward Capernaum. And it was already dark, and Jesus had not come to them. Then the sea arose because a great wind was blowing. So when they had rowed about three or four miles, they saw Jesus walking on the sea and drawing near the boat; and they were afraid. But He said to them, "It is I; do not be afraid." Then they willingly received Him into the boat, and immediately the boat was at the land where they were going. (John 6:16-21)



روزی چند زن، فرزندان خود را نزد عیسی آوردند تا آنان را برکت دهد. ولی شاگردان عیسی ایشان را به عقب راندند و گفتند که مزاحم نشوند. ولی وقتی عیسی رفتار شاگردان را دید، ناراحت شد و به ایشان گفت: « بگذارید بچه ها نزد من بیایند، ایشان را بیرون نکنید چون ملکوت خداوند به آنانی تعلق دارد که مانند این بچه ها باشند. در حقیقت به شما می گویم هر که نخواهد مانند یک کودک به سوی خدا بیاید، هرگز از برکات ملکوت خداوند برخوردار نخواهد شد. » آنگاه بچه ها را در آغوش گرفت و دست بر سر ایشان گذاشت و آنان را برکت داد. مرقس ۱۰: ۱۳ - ۱۶

Then they brought little children to Him, that He might touch them; but the disciples rebuked those who brought them. But when Jesus saw it, He was greatly displeased and said to them, "Let the little children come to Me, and do not forbid them; for of such is the kingdom of God. Assuredly I say to you, whoever does not receive the kingdom of God as a little child will by no means enter it." And He took them up in His arms, laid His hands on them, and blessed them. (Mark 10:13-16)



« من شبان خوب و دلسوزم. شبان خوب از جان خود می گذرد تا گوسفندان را از چنگال گرگها نجات دهد. »

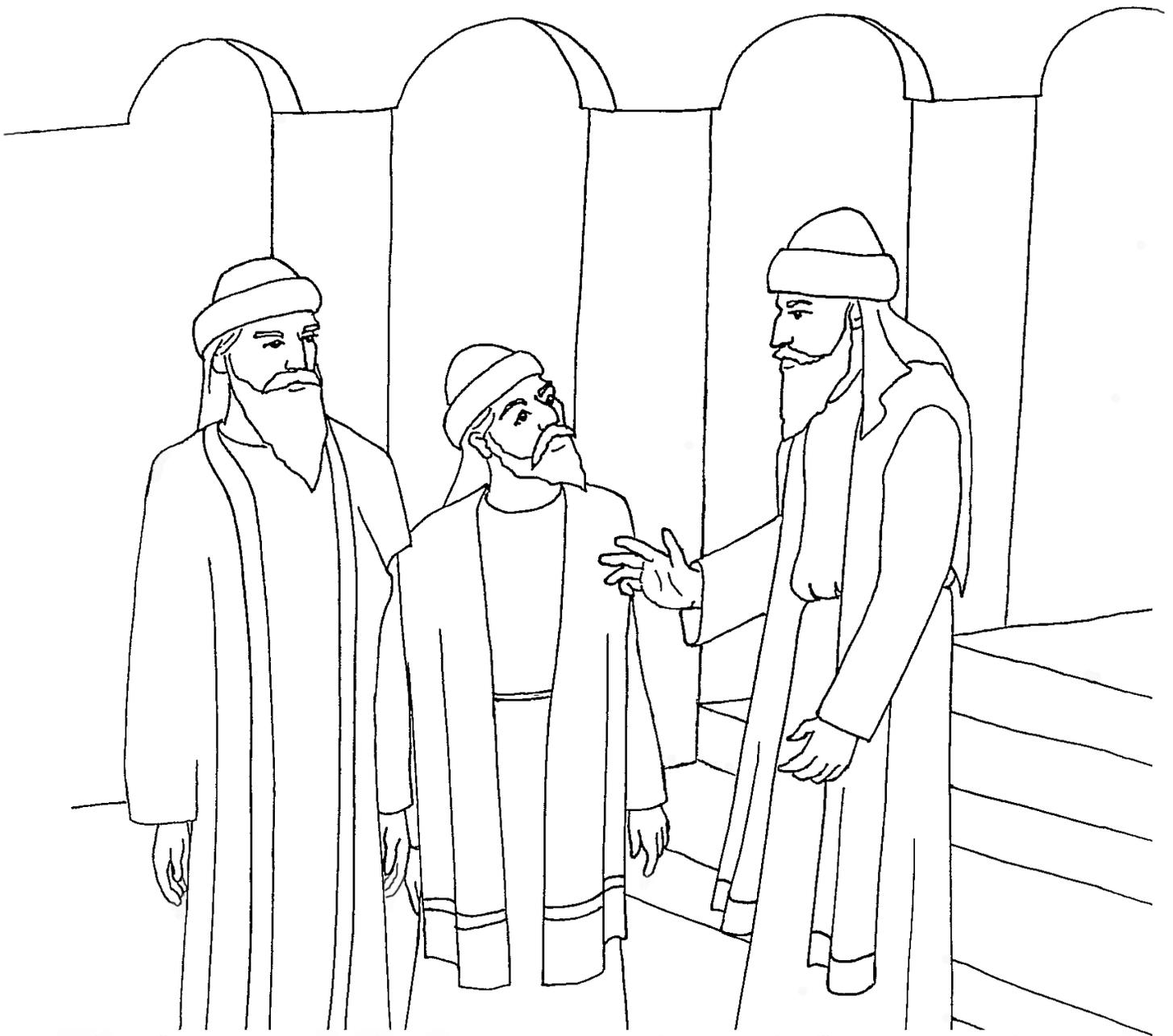
یوحنا ۱۰ : ۱۱

گوسفندان من صدای مرا می شناسند، من نیز ایشان را می شناسم و آنها دنبال من می آیند. من به ایشان زندگی جاوید می بخشم تا هرگز هلاک نشوند.

یوحنا ۱۰ : ۲۷ - ۲۸

"I am the good shepherd. The good shepherd gives His life for the sheep." (John 10:11)

"My sheep hear My voice, and I know them, and they follow Me. And I give them eternal life, and they shall never perish; neither shall anyone snatch them out of My hand." (John 10:27-28)



کاهنان اعظم و فریسیان بی درنگ جلسه ای تشکیل دادند تا به این موضوع رسیدگی کنند. ایشان به یکدیگر می گفتند : « چه کنیم؟ این شخص معجزات بسیار می کند. اگر او را بحال خود بگذاریم، تمام این قوم بدنبال او خواهند رفت. آنگاه رومی ها به اینجا لشکرکشی کرده، این عبادتگاه و قوم ما را از بین خواهند برد.» یکی از ایشان به نام «قیافا» ، که در آن سال کاهن اعظم بود، برخاست و گفت : «شما اصلا متوجه موضوع نیستید. آیا درک نمی کنید که بهتر است یک نفر فدا شود تا همه هلاک نگردند؟ آیا بهتر نیست که این شخص فدای مردم شود؟» قیافا با این سخن، در واقع پیشگویی کرد که عیسی باید در راه مردم فدا شود. اما این را از خود نگفت، بلکه بخاطر مقام روحانی که داشت، به او الهام شد. این پیشگویی نشان می دهد که مرگ عیسی نه فقط برای اسرائیل بود، بلکه به این منظور نیز که همه فرزندان خدا را که در سراسر دنیا پراکنده اند، در یکی جمع کند. از آن روز به بعد، سران قوم یهود توطئه چیدند تا عیسی را به قتل رسانند.

یوحنا ۱۱ : ۴۷ - ۵۳

Then the chief priests and the Pharisees gathered a council and said, "What shall we do? For this Man works many signs. If we let Him alone like this, everyone will believe in Him, and the Romans will come and take away both our place and nation."

And one of them, Caiaphas, being high priest that year, said to them, "You know nothing at all, nor do you consider that it is expedient for us that one man should die for the people, and not that the whole nation should perish." Now this he did not say on his own authority; but being high priest that year he prophesied that Jesus would die for the nation, and not for that nation only, but also that He would gather together in one the children of God who were scattered abroad. Then, from that day on, they plotted to put Him to death.

(John 11:47-53)

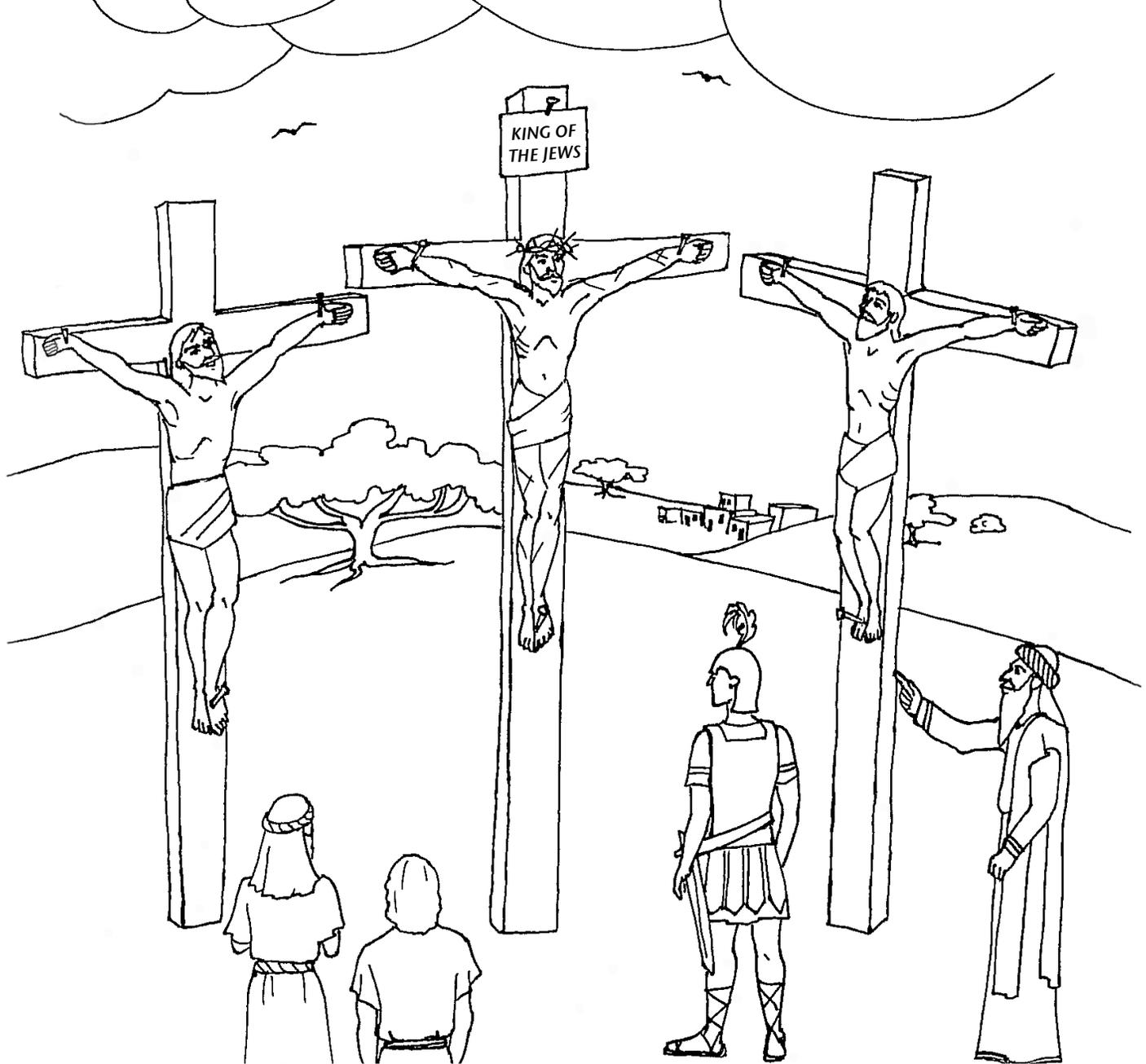


شب، عیسی با دوازده شاگرد خود سر میز نشست. هنگام خوردن شام او به ایشان گفت: « یکی از شما به من خیانت می کند. » همه از این سخن غمگین شدند، و هر یک با اندوه زیاد پرسیدند: « آیا من این کار را خواهم کرد؟ » او جواب داد: « آنکه دستش را اول با دست من بسوی بشقاب دراز کرد، همان کسی است که به من خیانت می کند. متی ۲۶: ۲۰ - ۲۳

When evening had come, He sat down with the twelve. Now as they were eating, He said, "Assuredly, I say to you, one of you will betray Me."

And they were exceedingly sorrowful, and each of them began to say to Him, "Lord, is it I?" He answered and said, "He who dipped his hand with Me in the dish will betray Me."

(Matthew 26:20-23)

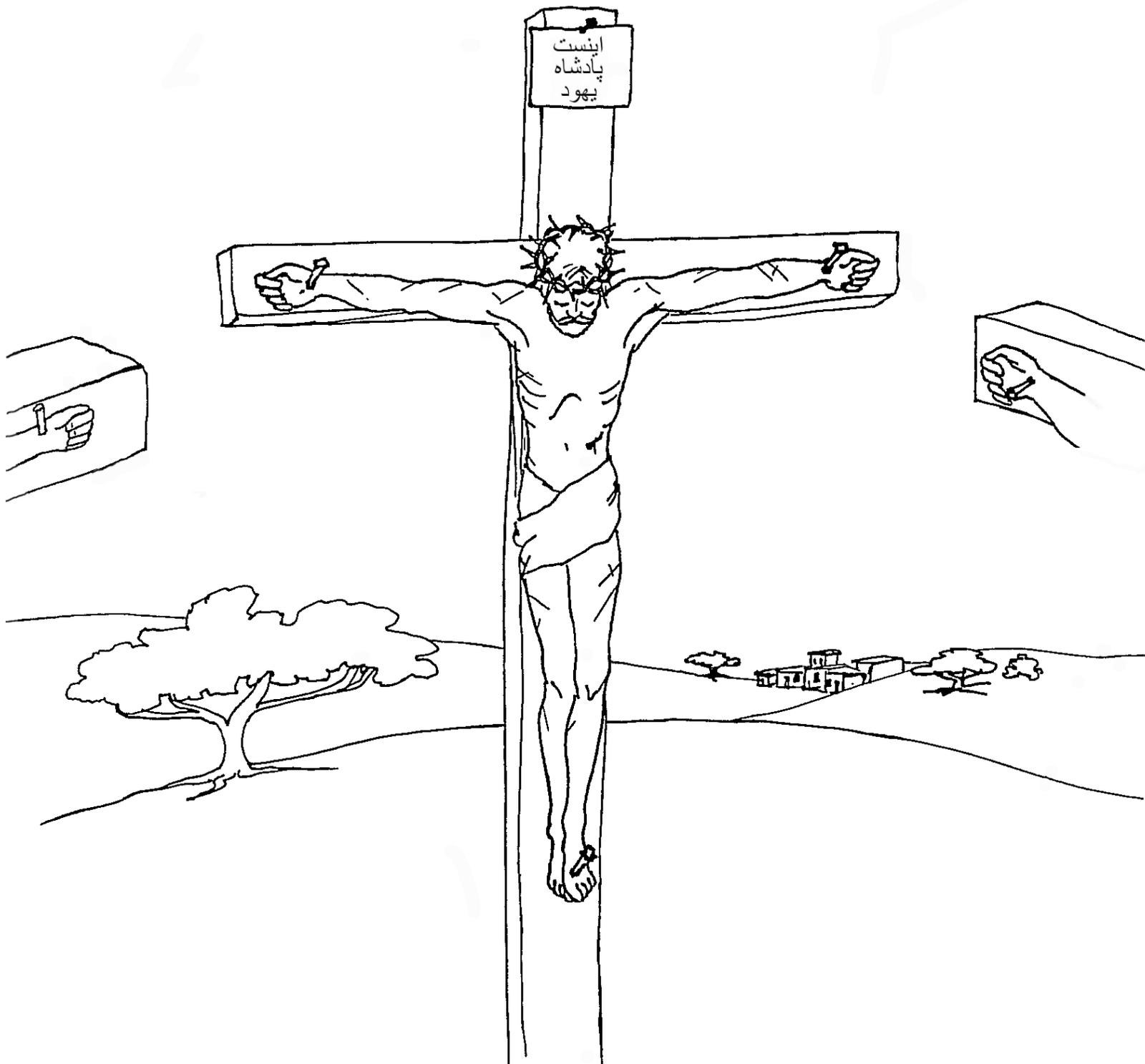


دو جنایتکار را بردند تا با او اعدام کنند. نام محل اعدام، «کاسه سر» بود. در آنجا هر سه را به صلیب میخکوب کردند، عیسی در وسط و آن دو جنایتکار در دو طرف او. لوقا ۲۳ : ۳۲ : ۳۳

یکی از آن دو جنایتکار که در کنار عیسی مصلوب شده بود، به طعنه به او گفت : « اگر تو مسیح هستی، چرا خودت و ما را نجات نمی دهی؟ » اما آن «دیگری» او را سرزنش کرد و گفت : « حتی در حال مرگ هم از خدا نمی ترسی؟ ما حقمان است که بمیریم، چون گناهکاریم. اما از این شخص، یک خطا هم سر نزده است. » سپس رو به عیسی کرد و گفت : « ای عیسی، وقتی ملکوت خود را آغاز کردی، مرا هم به یاد آور! » عیسی جواب داد : « خاطر جمع باش که تو همین امروز با من در بهشت خواهی بود! » لوقا ۲۳ : ۳۹ - ۴۳

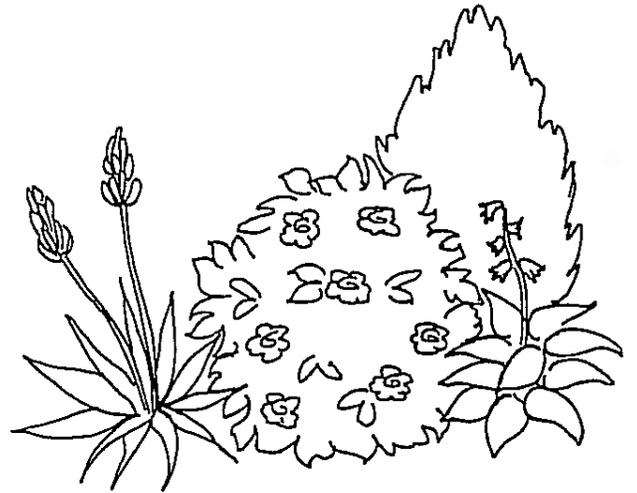
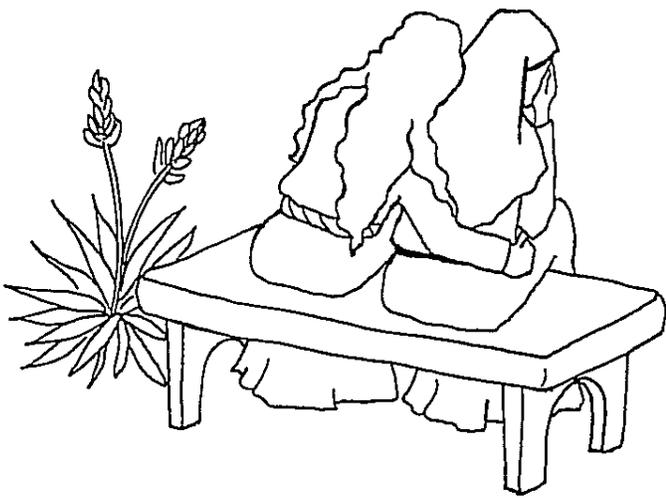
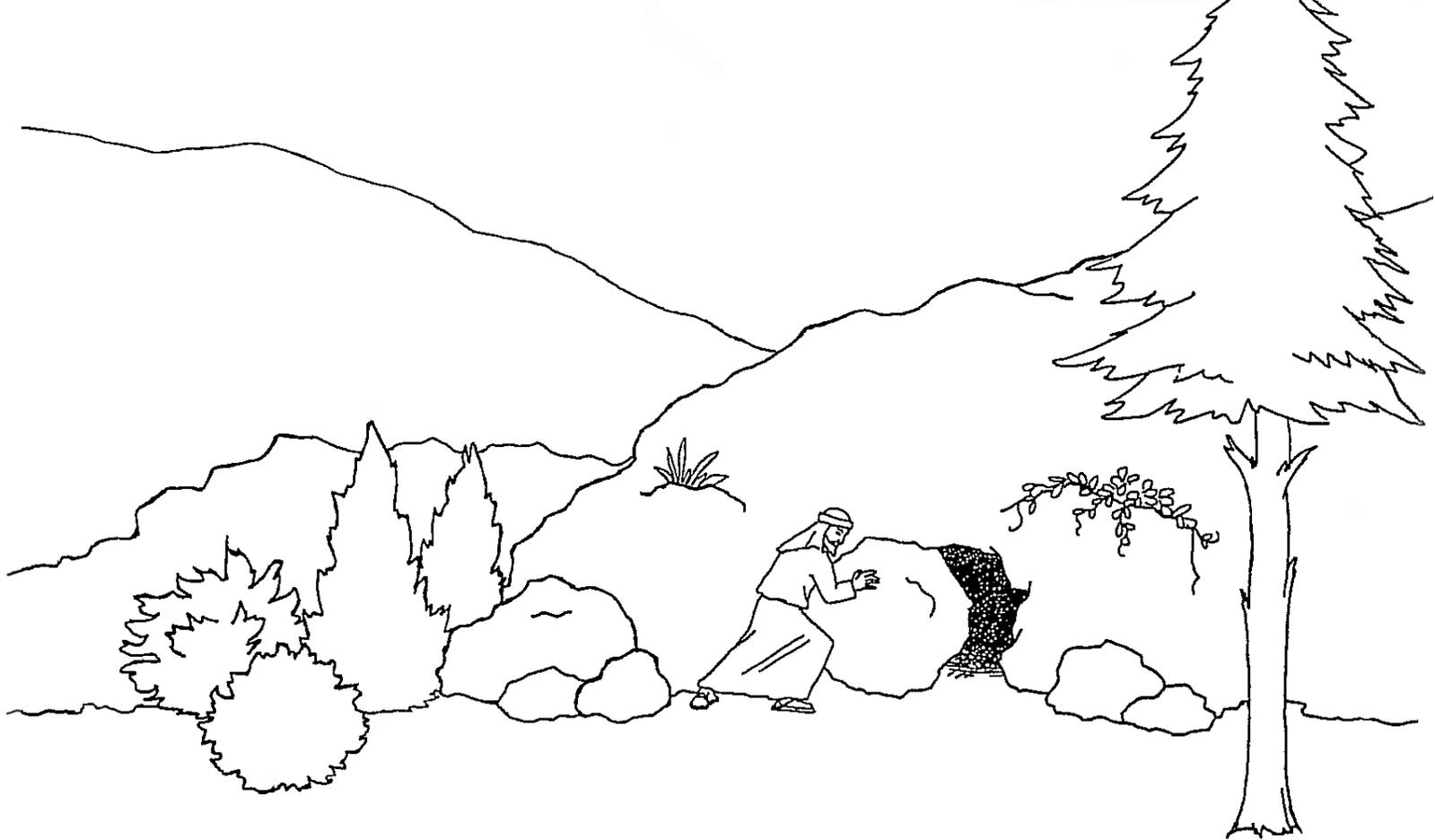
There were also two others, criminals, led with Him to be put to death. And when they had come to the place called Calvary, there they crucified Him, and the criminals, one on the right hand and the other on the left. (Luke 23:32-33)

Then one of the criminals who were hanged blasphemed Him, saying, "If You are the Christ, save Yourself and us." But the other, answering, rebuked him, saying, "Do you not even fear God, seeing you are under the same condemnation? And we indeed justly, for we receive the due reward of our deeds; but this Man has done nothing wrong." Then he said to Jesus, "Lord, remember me when You come into Your kingdom." And Jesus said to him, "Assuredly, I say to you, today you will be with Me in Paradise." (Luke 23:39-43)



به هنگام ظهر، برای مدت سه ساعت، تاریکی همه جا را فرا گرفت، و نور خورشید از تابیدن باز ایستاد. آنگاه پرده ضخیمی که در جایگاه مقدس خانه خدا آویزان بود، دو تکه شد. سپس عیسی با صدایی بلند گفت: «ای پدر، روح خود را به دستهای تو می سپارم.» این را گفت و جان سپرد. افسر رومی که مامور اجرای حکم بود، وقتی این صحنه را دید خدا را ستایش کرد و گفت: «این مرد حقیقتاً بی گناه بود!»

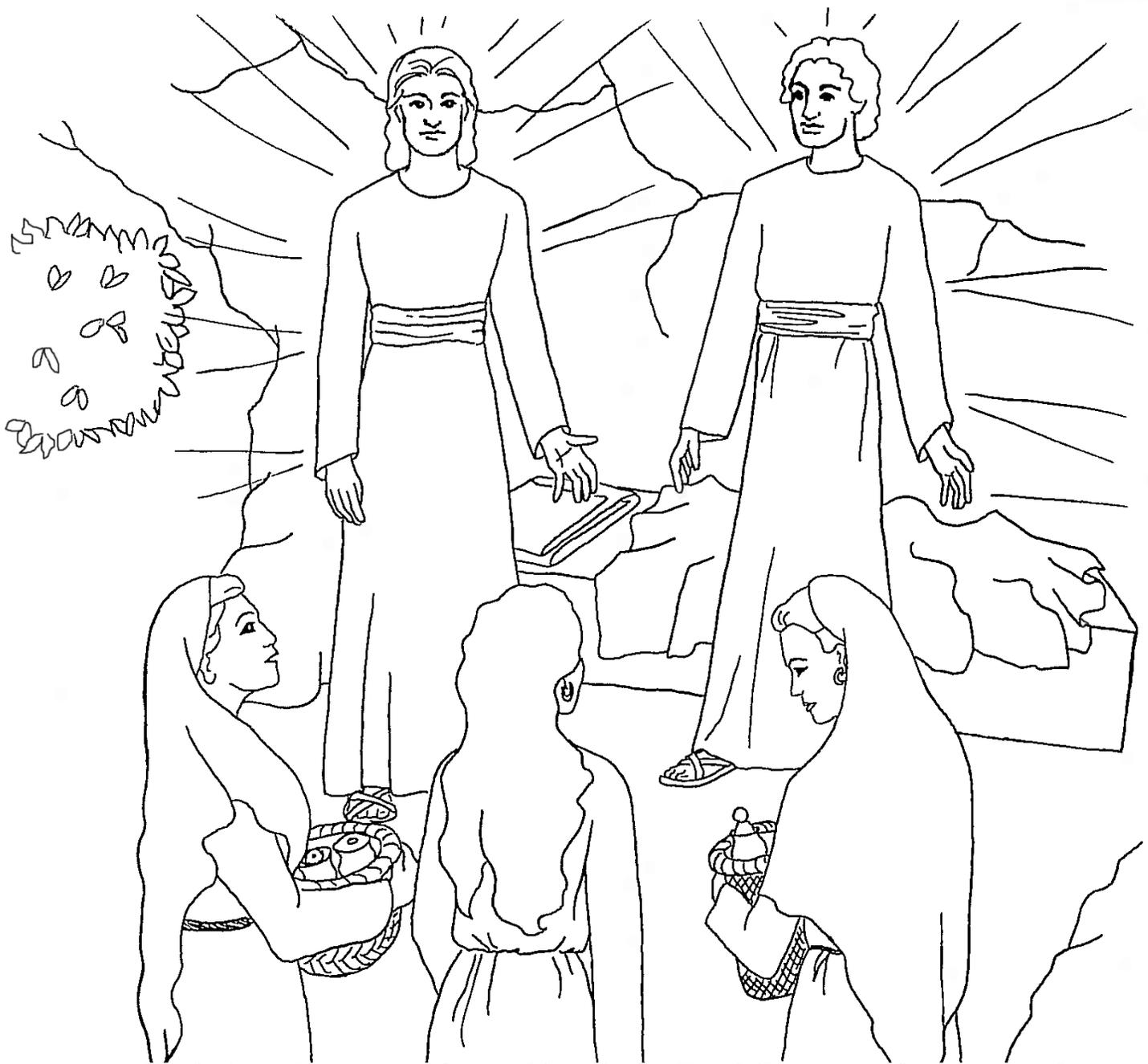
Now it was about the sixth hour, and there was darkness over all the earth until the ninth hour. Then the sun was darkened, and the veil of the temple was torn in two. And when Jesus had cried out with a loud voice, He said, "Father, into your hands I commit My spirit." Having said this, He breathed His last. So when the centurion saw what had happened, he glorified God, saying, "Certainly this was a righteous Man!"
(Luke 23:44-47)



هنگام غروب، مرد ثروتمند به نام یوسف که اهل رامه و یکی از پیروان عیسی بود، به حضور پیلاتوس رفت و از او جسد عیسی را خواست. پیلاتوس دستور داد جسد را در اختیار او قرار دهند. یوسف جسد را گرفت و در کتان پاکی پیچید، و در مقبره ای که به تازگی برای خود از سنگ تراشیده بود جای داد. سپس سنگی بزرگ در مقابل قبر قرار داد و رفت. مریم مجدلیه و آن مریم دیگر، هر دو آنجا بودند و نگاه می کردند.

متی ۲۷ : ۵۷ - ۶۱

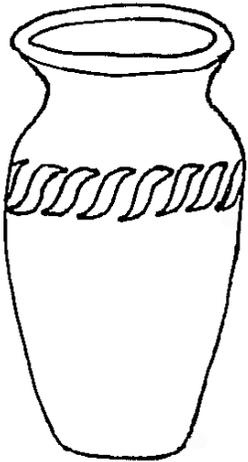
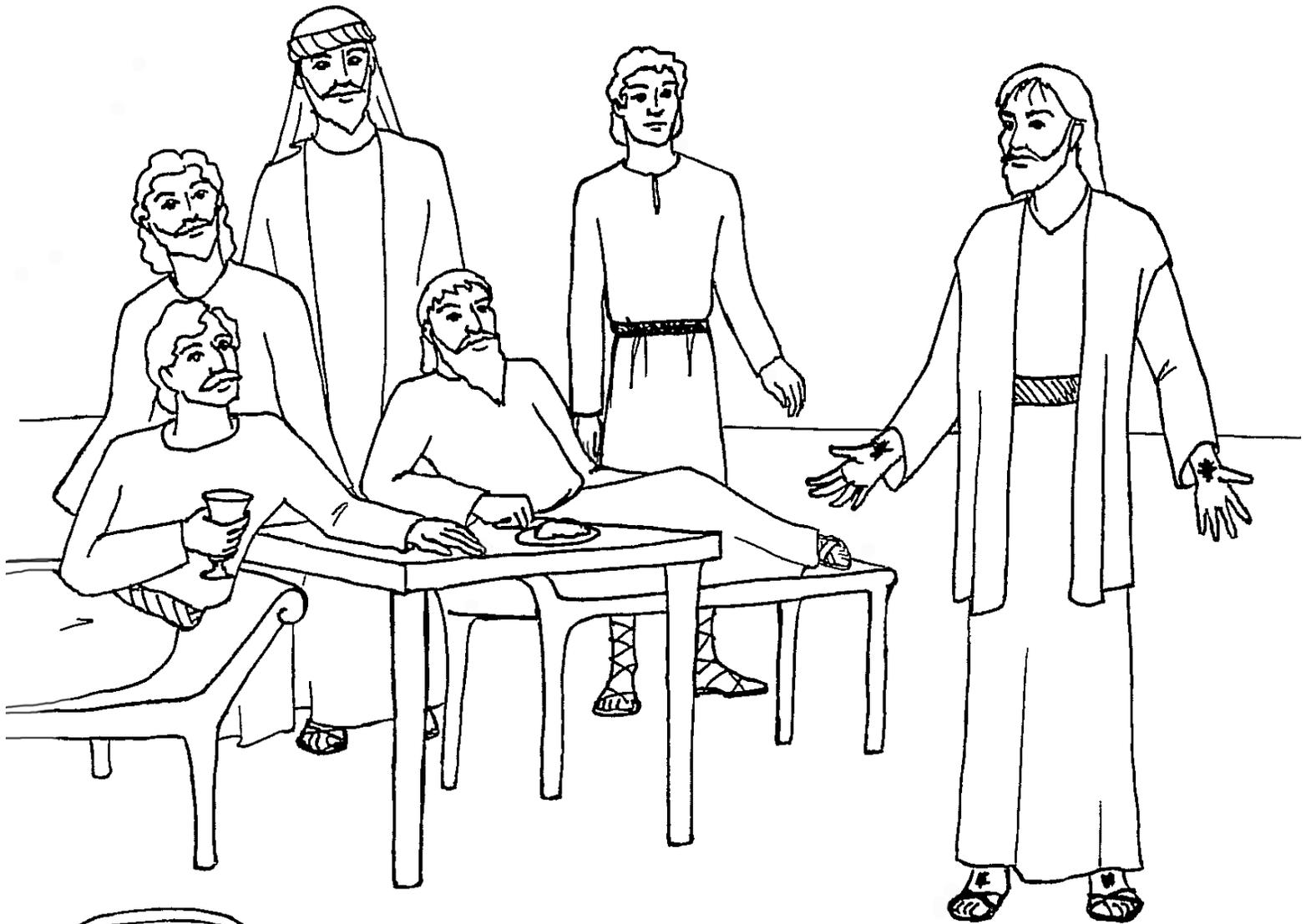
Now when evening had come, there came a rich man from Arimathea, named Joseph, who himself had also become a disciple of Jesus. This man went to Pilate and asked for the body of Jesus. Then Pilate commanded the body to be given to him. When Joseph had taken the body, he wrapped it in a clean linen cloth, and laid it in his new tomb which he had hewn out of the rock; and he rolled a large stone against the door of the tomb, and departed. And Mary Magdalene was there, and the other Mary, sitting opposite the tomb. (Matthew 27:57-61)



روز یکشنبه صبح خیلی زود، زنها دارو و عطریاتی را که تهیه کرده بودند، با خود برداشته، به سر قبر رفتند. وقتی به آنجا رسیدند، دیدند سنگ بزرگی که جلو دهانه قبر بود، به کناری غلطانیده شده است. پس وارد قبر شدند. اما جسد عیسی خداوند آنجا نبود! ایشان مات و مبهوت ایستاده در این فکر بودند که بر سر جسد چه آمده که ناگاه دو مرد با لباسهایی درخشان و خیره کننده، در مقابل ایشان ظاهر شدند. زنان بسیار ترسیدند و آنان را تعظیم کردند. آن دو مرد پرسیدند: « چرا در بین مردگان به دنبال شخص زنده می گردید. عیسی اینجا نیست! او زنده شده است! به یاد آورید سخنانی را که در جلیل به شما گفت که می بایست به دست مردم گناهکار تسلیم شده، کشته شود و روز سوم برخیزد! »
 انگاه زنان گفته های عیسی را به یاد آوردند. لوقا ۲۴ : ۱ - ۸

Now on the first day of the week, very early in the morning, they, and certain other women with them, came to the tomb bringing the spices which they had prepared. But they found the stone rolled away from the tomb. Then they went in and did not find the body of the Lord Jesus.

And it happened, as they were greatly perplexed about this, that behold, two men stood by them in shining garments. Then, as they were afraid and bowed their faces to the earth, they said to them, "Why do you seek the living among the dead? He is not here, but is *risen!* Remember how He spoke to you when He was still in Galilee, saying, 'The Son of Man must be delivered into the hands of sinful men, and be crucified, and the third day rise again.'" And they remembered His words. (Luke 24:1-8)



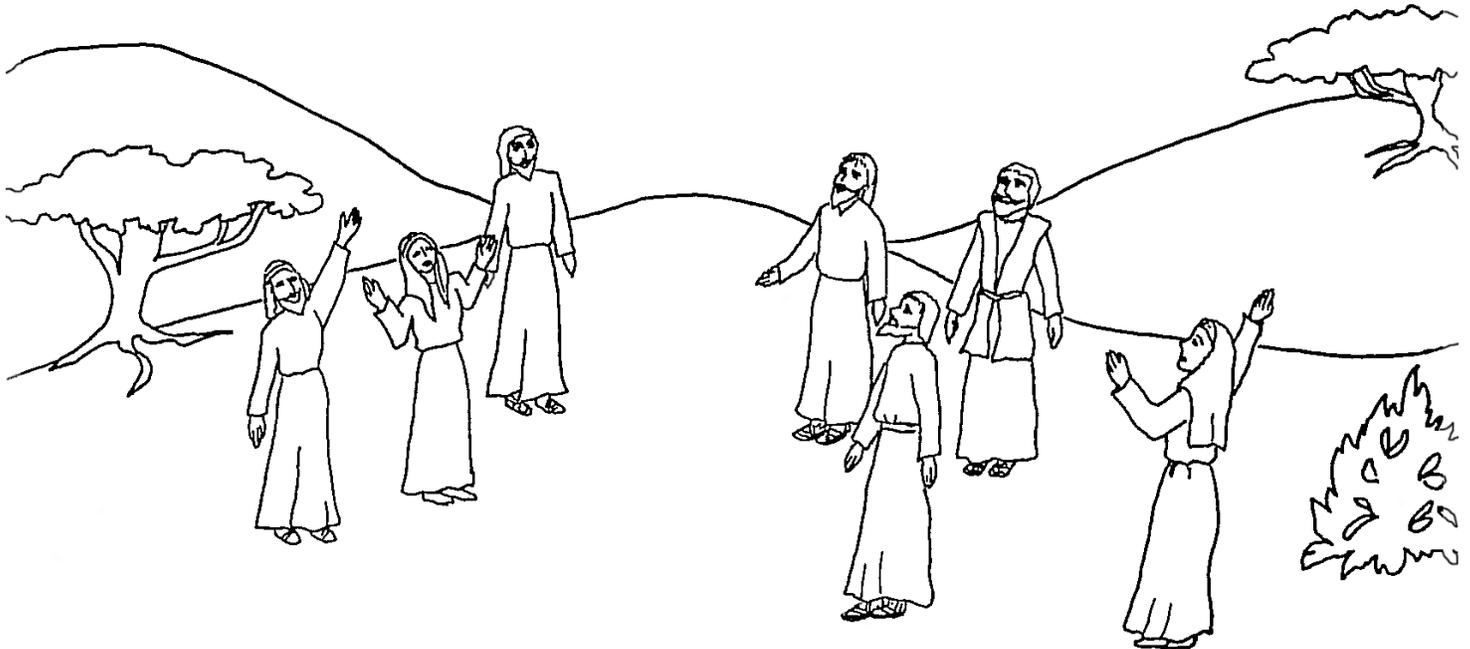
پس بی درنگ به اورشلیم بازگشتند و نزد یازده شاگرد عیسی رفتند. که با سایر پیروان او گرد آمده بودند، و می گفتند: « خداوند حقیقتاً زنده شده است! پطرس نیز او را دیده است! » آنگاه آن دو نفر نیز ماجرای خود را تعریف کردند و گفتند که چگونه عیسی در بین راه به ایشان ظاهر شد و به چه ترتیب سر سفره، هنگام پاره کردن نان، او را شناختند. در همانحال که گرم گفتگو بودند، ناگهان عیسی در میانشان ایستاد و سلام کرد. اما همه وحشت کردند، چون تصور کردند که روح می بینند! عیسی فرمود: « چرا وحشت کرده اید؟ چرا شک دارید و نمی خواهید باور کنید که خودم هستم! به جای میخ ها در دستها و پاهایم نگاه کنید! می بینید که واقعا خودم هستم. به من دست بزنید تا خاطر جمع شوید که من روح نیستم. چون روح بدن ندارد، اما همینطور که می بینید، من دارم. » در همان حال که سخن می گفت، دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد.

لوقا ۲۴ : ۳۳ - ۴۰

So they rose up that very hour and returned to Jerusalem, and found the eleven and those who were with them gathered together, saying, "The Lord is risen indeed, and has appeared to Simon!" And they told about the things that had happened on the road, and how He was known to them in the breaking of bread.

Now as they said these things, Jesus Himself stood in the midst of them, and said to them, "Peace to you." But they were terrified and frightened, and supposed they had seen a spirit. And he said to them, "Why are you troubled? And why do doubts arise in your hearts? Behold My hands and My feet, that it is I Myself. Handle Me and see, for a spirit does not have flesh and bones as you see I have." When He had said this, He showed them His hands and His feet.

(Luke 24:33-40)



سپس فرمود : « بلی، از زمان های دور، در کتابهای انبیا نوشته شده بود که مسیح موعود باید رنج و زحمت ببیند، جانش را فدا کند و روز سوم زنده شود، و این است پیغام نجات بخشی که باید از اورشلیم به همه قوم ها برسد : همه کسانی که از گناهانشان توبه کنند و به سوی من باز گردند، آمرزیده خواهند شد. شما دیده اید و شاهد هستید که همه این پیشگویی ها واقع شده است.»

لوقا ۲۴ : ۴۶ - ۴۸
آنگاه عیسی ایشان را با خود تا نزدیکی « بیت عنیا » برد. در آنجا دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و ایشان را برکت داد، و در همان حال از روی زمین جدا شد و به سوی آسمان بالا رفت. لوقا ۲۴ : ۵۰ - ۵۱

And He said to them, "Thus it is written, and thus it was necessary for the Christ to suffer and to rise from the dead the third day, and that repentance and remission of sins should be preached in His name to all nations, beginning at Jerusalem. And you are witnesses of these things." (Luke 24:46-48)

And he led them out as far as Bethany, and He lifted up His hands and blessed them. Now it came to pass while He blessed them, that He was parted from them and carried up into heaven.

(Luke 24:50-51)

زیرا خدا بقدری مردم جهان را دوست دارد که یگانه فرزند خود را فرستاده است، تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نشود بلکه زندگی جاوید بیابد. خدا فرزند خود را فرستاده است نه برای اینکه مردم را محکوم کند، بلکه بوسیله او نجاتشان دهد.

« کسانی که به او ایمان بیاورند، هیچ نوع محکومیت و هلاکتی در انتظارشان نیست؛ ولی کسانی که به او ایمان نیاورند، از هم اکنون محکوم اند، چون به یگانه فرزند خدا ایمان نیاورده اند. »

یوحنا ۳ : ۱۶ - ۱۸

For God so loved the world that He gave His only begotten Son, that whoever believes in Him should not perish but have everlasting life. For God did not send His Son into the world to condemn the world, but that the world through Him might be saved. He who believes in Him is not condemned; but he who does not believe is condemned already, because he has not believed in the name of the only begotten Son of God.

(John 3:16-18)

اگر گوییم گناهی نداریم، خود را فریب می دهیم و از حقیقت گریزانیم. اما اگر گناهان خود را به او اعتراف نماییم، می توانیم اطمینان داشته باشیم که او ما را می بخشد و از هر نوع نادرستی پاک می سازد. این کار خدا کاملاً منصفانه و درست است، زیرا عیسی مسیح برای شستن و پاک کردن گناهان ما، جان خود را فدا کرده است.

اول یوحنا ۱ : ۸ - ۹

If we say that we have no sin, we deceive ourselves, and the truth is not in us. If we confess our sins, He is faithful and just to forgive us our sins and to cleanse us from all unrighteousness. (I John 1:8-9)

عیسی به او فرمود : « راه منم، راستی منم، زندگی منم. هیچ کس نمی تواند به خدا برسد مگر بوسیله من. »

یوحنا ۱۴ : ۶

Jesus said to him, "I am the way, the truth, and the life. No one comes to the Father except through Me."

(John 14:6)

ای تمامی کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، نزد من آید و من به شما آرامش خواهم داد. یوغ مرا به دوش بکشید و بگذارید من شما را تعلیم دهم، چون من مهربان و فروتن هستم، و به جانهای شما راحتی خواهم بخشید. زیرا باری که من بر دوش شما می گذارم، سبک است.

متی ۱۱ : ۲۸ - ۳۰

"Come to Me, all you who labor and are heavy laden, and I will give you rest. Take My yoke upon you and learn from Me, for I am gentle and lowly in heart, and you will find rest for your souls. For My yoke is easy and My burden is light."

(Matthew 11:28-30)

شاگردان عیسی معجزات زیادی از او دیدند که در کتاب نوشته نشده است. ولی همین مقدار نوشته شده تا ایمان آورید که عیسی، همان مسیح و فرزند خدا است و با ایمان به او، زندگی جاوید بیابید.

یوحنا ۲۰ : ۳۰ - ۳۱

And truly Jesus did many other signs in the presence of His disciples, which are not written in this book; but these are written that you may believe that Jesus is the Christ, the Son of God, and that believing you may have life in His name. (John 20:30-31)

من الف و یا، آغاز و پایان، اول و آخر هستم. مکاشفه ۲۲ : ۱۳

"I am the Alpha and the Omega, the Beginning and the End, the First and the Last." (Revelation 22:13)

AΩ



آیا این دعا خواسته قلبی شما را نشان می دهد؟ اگر این چنین است، این دعا را انجام دهید و مسیح به زندگی شما می آید همانطور که وعده داده :

"خداوند عیسی، من فهمیدم که گناهکارم و تو را در زندگی ام احتیاج دارم. از تو برای مرگ تو بروی صلیب که گناهان مرا از بین برد، تشکر می کنم. تو را شکر می کنم که گناهان مرا بخشیدی و به من زندگی بی پایان دادی. من تو را به عنوان نجات دهنده و خداوند، به زندگی ام دعوت می کنم. از تو می خواهم که زندگی مرا هدایت کنی."

نام _____ تاریخ _____

Does this prayer express the desire of your heart? If it does, pray this prayer and Christ will come into your life as He promised:

"Lord Jesus, I realize that I am a sinner and need you in my life. I thank you for dying on the cross to take away my sins. Thank you for forgiving my sins and giving me eternal life. I invite you into my life as Savior and Lord. Please take control of my life."

Name _____ Date _____

Illustrated by: Linda Riddell

English Scripture quotations are from the New King James Version
Copyright © 1982 by Thomas Nelson, Inc., Publishers
Used by permission. All rights reserved.

www.goodnewscoloringbook.org

Farsi/English

